Archive of SID

نشریّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
دورهٔ جدید، شمارهٔ ۲۱(پیاپی۱۸)بهار ۸۶

بررسی سمبل‌های سیب، کبوتر، گل سرخ و نیلوفر در اشعار سهراب سپهری* (علمی – پژوهشی)

دکتر مهدی شریفیان
استادیار دانشگاه بوعلی سینا همدان
یوسف داربیدی
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

سمبل (Symbol) یکی از آرایه‌های ادبی است که موردتوجه بسیاری از شاعران بوده و هست. ویژگی بارز سمبل ، ابهام، عدم صراحت ، غیرمشروح وغیرمستقیم بودن آن است ، به این معنا که در زبان سمبولیک مراد و مقصود ، ظاهر و صورت کلام نیست، بلکه مفهومی‌است ورای ظاهر و فراتر و عمیق ترازآن. سهراب سپهری ازشاعران معاصر درشعرخود ازنمادو سمبل سودجسته است و همین امر یکی ازرازهای پیچیدگی و ابهام شعراوست. دراین مقاله سعی شده است چهار سمبل از سمبل‌های شعر سهراب، شرح و بررسی شود. بی‌گمان سمبل‌های شعرهای سهراب، برگرفته ازعقاید و اندیشه های عرفانی، فلسفی و اجتماعی اوست. او از فرهنگ های مختلف ایرانی اسلامی، هند، چین باستان و مسیحیّت تأثیر پذیرفته است. درعین حال، شعر او سرشار از یک جوشش درونی و سلوک شخصی است. سهراب، شاعری درونگرا (introspection) است و در

*تاریخ دریافت مقاله :۸۵/۳/۲۳ تاریخ پذیرش نهایی مقاله:۸۵/۱۲/۲۲

www.SID.ir

Archive of SID

تکاپوی رسیدن به خانهٔ دوست (= الله). از این رو سمبل هایش با سمبل های شاعران دیگر معاصر که عمدتاً جنبه های سیاسی ـ اجتماعی دارد متفاوت است.

واژگان کلیدی: سهراب سپهری ، سمبل ، رمز ، نماد، ادبیات معاصر.

مقدمه

حوزهٔ ادبیات معاصر سرشار از سمبل ها، رمزها ونمادهای شاعرانه است. بی تردید، فهم نمادها وسمبل ها در التذاذ هنری مخاطب اثر بسزایی دارد وبدون دقت درکشف ابهام ناشی از نمادها،شعر معاصر فارسی، قابل فهم و تحلیل نیست. در ادبیات کلاسیک فارسی، نظیر آثار صوفیان و برخی از آثار حماسی و غنایی ایران، از سمبل، نماد ورمز به فراوانی و زیبایی استفاده شده است. بدیهی است «در دوره های نخست ادبیات کهن فارسی، به دلیل بینش برون گرایانه‌ی شاعران ونویسندگان به زندگی، نمادپردازی نادر است،اما با رواج ادبیات صوفیّه نماد ونمادگرایی رونق بیشتری یافت وروبه گسترش نهاد.»(انوشه، ۱۳۸۱: ص۸۲۸)

سمبولیسم در شعر معاصر ایران

سمبولیسم در شعر معاصر ایران در حقیقت با نیما یوشیج آغاز می‌شود، او تحت تأثیر سمبولیست های فرانسه ومطالعهٔ آثار آنان، علیه محدودیت‌های فنّی شعر سنتی عصیان و برخی از ویژگی‌های سمبولیسم را وارد شعر فارسی کرد.بعدها به پیروی از وی، شاعران دیگری چون شاملو، فروغ وسهراب سپهری به این شیوه گرایش پیدا کردند.نیما از یک سو تحت تأثیر سمبولیست‌هاست و از دیگر سو، شاعری متعهد است و حوادث اجتماعی در شعر او به شکل سمبولیک بیان شده است. او در واقع ،به نوعی سمبولیسم گرایش می‌یابد که می‌توان آن را «سمبولیسم اجتماعی» نامید که طنین این شیوه رادرشعر شاعران پس از او نظیر؛ شاملو واخوان هم می‌توان شنید. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ص ۵۰)

www.SID.ir

Archive of SID

در نتیجهٔ حضور سمبل، شعر نیما دچار ابهام می‌شود، جدا از غزل های عارفانه، «ابهام شعری با کوشش نیما بود که در شعر فارسی به معنی حقیقی کلمه راه یافت.» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ص۲۹۹)

سمبل وجنبه های آن

سمبولیسم هر شیوهٔ بیانی است که به جای اشارهٔ مستقیم به موضوعی، آن را غیر مستقیم به واسطهٔ موضوع دیگری بیان کند. استفان مالارمه در تعریف سمبولیسم می‌گوید : «هنر یاد کردن از چیزی به صورت خرده خرده تا آن که وصف حالی برملا شود، یابر عکس، هنر انتخاب کردن چیزی و وصف حالی را از آن بیرون کشیدن.» (چدویک،۱۳۷۸: صص۱۰و۹)

به لحاظ فکری نیز سمبولیسم دارای دو جنبه است: یکی انسانی و دیگری فرارونده (متعالی). درسمبولیسم انسانی، شاعر، سمبل‌ها را از جهان پیرامون خود،برای بیان مفاهیم انتزاعی و افکار وعواطف خویش برمی‌گزیند وسمبولیسم از این جنبه، هنر بیان افکار وعواطف، نه از راه مستقیم ونه به وسیله‌ی تشبیه آشکار آن افکار وعواطف به تصویرهای عینی وملموس، بلکه از طریق اشاره به چگونگی آن‌ها واستفاده از نمادهایی بی توضیح برای ایجاد آن عواطف وافکار در ذهن خواننده است. (همان، ص۱۱)

اصول مکتب سمبولیسم

اصول سمبولیسم به ترتیب اهمیت عبارتند از:

۱) ابهام: شعر سمبولیست ها الزاماً با نوعی گنگی ذاتی همراه است. آنان از طریق به کارگیری نماد های بی توضیح، سعی در ابهام عمدی کلام دارند.

۲) حذف قواعد وزن وقافیه: سمبولیست ها وزن وقافیه را در بیان افکار وعواطف انتزاعی وذهنی، قید وبند می‌پنداشتند و تا آنجا که ممکن بود از رعایت قوانین وزن و قافیه تن می‌زدند.

www.SID.ir

Archive of SID

۳) یکسانی شعر وموسیقی: به نظر نماد گرایان، گرایش همهٔ هنرها، رسیدن بـه وضـعیّت موسیقی است.

٤) القا: شاعرانی چون رمبو، بودلر و ورلن، یکی از اهدافشان ایـن بـود کـه «عواطـف و برداشت‌هایشان را نه توصیف که القا کنند. رمبو هیچگاه ماهیّت جهان آرمـانی خـود را تحلیل نمی‌کند، بلکه فقط آن را به خواننده القا می‌کند.» (همان، ص ٤١)

سمبولیسم در شعر سهراب سپهری

سمبل و بیان نمادین در شعر سپهری تا حدودی با نیما، اخوان و شاملو متفاوت اسـت. او اگر چه در شکستن وزن و قافیهٔ شعر سنتی پیرو نیماست، امّا از نظر محتوا، راهش از نیما و شاعران پس از او جداست. سـپهری دارای تفکّـری جدیـد اسـت، و در ایـن تفکّـر از عرفان اسلامی، فرهنگ هند و چین باستان، نیز تأثیر پذیرفتـه اسـت، امّـا در کـل، دارای جهان بینی، اندیشه و بیان مخصوص به خود است. شعرش در بسیاری مواقـع تجریـدی، فلسفی و غنایی است و به مانند شـاعران اجتمـاعی در مناسـبت‌هـای مختلـف سیاسـی و اجتماعی کشور، شعری نسروده است و تعهـدش از رنـگ دیگـری اسـت. او نـسبت بـه عاطفه، طبیعت، اخلاق با دیدی کلان و وسیع می‌نگرد. سهراب شاعری درون‌گـرا و بـه عبارتی دیگر در قلمرو مـاورای روان‌شناسـی(Parapsych-ology) سـیر مـی کندکـه بـا مباحث عرفانی بیشتر قابل تطبیق است.بنابراین سمبل‌هایش با سمبل‌هـای نیمـا، اخـوان و شاملو که شعرشان اجتماعی، سیاسی و خالی از عرفان و تب و تاب‌های آن اسـت، فـرق دارد. پیچیدگی، تجریدی و نو بودن تفکّر، سپهری را بـه اسـتفاده از سـمبل، سـوق داده است.

بی‌گمان سمبل‌های او برای بیان اندیشه‌های ویژه و تازه‌یی به کار گرفته شده است. و از این منظر، شعرش تا حدودی با سمبولیست‌ها نزدیک می‌شود، زیرا آنـان نیـز شـعر را در خدمت مسایل سیاسی و اجتماعی قرار نمی‌دادند، بلکه دنیای فرا واقعی ذهن خود را

www.SID.ir

Archive of SID

به تصویر می‌کشیدند. البتّه سپهری از این نظر نیز تماماً با سمبولیست‌ها هم سو نیست. زیرا آنان هنر متعهّد را بطور کامل قبول نداشتند. تعهد در نظر آنان شامل همه چیز حتی اخلاق نیز می‌شود. اما شعر سپهری نسبت به اخلاق، عاطفه و طبیعت تعهّد دارد.

در مقالهٔ حاضر به چهار سمبل کلیدی در آثار سپهری پرداخته شده است که به ترتیب عبارتند از؛ سیب، کبوتر، گل سرخ و نیلوفر.

سیب

روزی/ خواهم آمد و پیامی‌خواهم آورد/ در رگ‌ها نور خواهم ریخت / و صدا خواهم در داد: ای سبدهاتان پر خواب! سیب / آوردم، سیب سرخ خورشید/ (هشت کتاب،۱۳۸۱: ص۳۳۹)

سیب سمبل آگاهی، معرفت و بینایی است. معنای نمادین سیب، در شعر سهراب، مرتبط با داستان آدم و حوّا و میوهٔ ممنوعه است. آدم پیش از هبوط به همراه حوّا در بهشت زندگی می‌کرد و از همهٔ نعمت‌های بهشت بهره‌مند بود؛ امّا خداوند آن‌ها را از خوردن میوهٔ یک درخت بر حذر داشت:یا آدَمُ اسکن أنتَ و زوجُکَ الجَنَه فَکُلا مِن حَیثُ شئتُما و لاتَقرَبا هذِه الشجره.(سوره اعراف، آیه‌ی ۱۹)

« ای آدم! تو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیر، و از هر جا که خواهید بخورید، و[لی] به این درخت نزدیک مشوید.» (فولادوند، ۱۳۷٤: ص ۱۲٦) امّا شیطان به واسطهٔ مار حوّا را اغوا نمود و بدین وسیله آدم و حوّا از میوهٔ ممنوعه خوردند و در پی آن به هبوط و زندگی در زمین دچار شدند. (کتاب مقدس، کتاب پیدایش، باب ۳)

سپهری نیز از این منظر می‌گوید:

حیات، غفلت رنگین یک دقیقه‌ی حوّاست. (هشت کتاب، ص ۳۱۳)

سپهری در شعر« میوه‌ی تاریک» به داستان آدم و حوّا و خوردن میوهٔ ممنوعه اشاره کرده است و می‌سراید؛

www.SID.ir

Archive of SID

در سر راهش درختی جان گرفت/ میوه‌اش همزاد همرنگ هراس/ پرتوی افتاده در پنهان او:/ دیده بود آن را به خوابی ناشناس./ در جنون چیدن از خود دور شد/ دست او لرزید ترسید از درخت/ شور چیدن ترس را از ریشه کند/ دست آمد، میوه را چید از درخت/ (هشت کتاب، ص ۱۸۱)

در قرآن کریم از این درخت و میوه‌اش به وضوح صحبت نشده است « امّا نظر اکثر مفسّران آن است که درخت گندم بوده است.» (میبدی، ۱۳۷۹: ص ۱٤۸)و شاید حافظ نیز از نظر مفسّران اسلامی‌پیروی کرده است:

پدرم روضهٔ رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم
(حافظ،۱۳۷٤: ص ۲۲۷)

ظاهراً مفسّران مسیحی و یهودی، آن را سیب دانسته‌اند. (محمدی،۱۳۷٤: ص٥٤) بسیاری از شاعران بزرگ ما نیز میوهٔ ممنوعه را گندم دانسته‌اند و هیچ کدام از سیب یاد نکرده‌اند؛ امّا در ادبیّات معاصر احتمالاً به پیروی از فرهنگ مسیحیّت و غرب میوهٔ ممنوعه را سیب دانسته‌اند.

فروغ فرخزاد در کتاب« تولدی دیگر» از چیدن سیبی صحبت می‌کند که یادآور میوهٔ ممنوعه است:

همه می‌دانند/ که من و تو از آن روزنه‌ی سرد عبوس/ باغ را دیدیم/ و ازآن شاخه‌ی بازیگر دور از دست /سیب را چیدیم/ (فرخزاد، ۱۳٦۸: ص ۳٥۷)

شفیعی کدکنی در توضیح« سیب را چیدیم» گفته است:« این نهایت جذب فرهنگ غربی است چون میوهٔ ممنوعه در عالم اسلامی گندم است نه سیب.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ص٤۰)

همین امر باعث شده است تا بعضی از منتقدان، کلمهٔ سیب را که در شعر«از محاکمهٔ فضل‌ا... حروفی» از خود م. سرشک آمده است نیز همان میوهٔ ممنوعه بدانند.

... حروف مبدأ فعل‌اند و/ فعل: آب و درخت / و سبزه ولبخند / و طفلِ مدرسه و سیب،/ سیبِ سرخِ خدا / (شفیعی کدکنی، ۱۳۷٦: ص ٤۹۱)

www.SID.ir

Archive of SID

بهزاد رشیدیان سیب سرخ را در این شعر، سیب سرخ هبوط تعبیر می‌کند و آن را رمز عصیان می‌داند.(رشیدیان، ۱۳۷۰: ص۱٤۲)

سپهری نیز میوهٔ ممنوعه را سیب دانسته و چندین جا از شعرش آن را به عنوان رمز معرفت و آگاهی آورده است. با استناد به کتاب« اتاق آبی» (ص۸۰) و نیز منظومهٔ «مسافر». سپهری با تورات آشنایی داشته است؛ از این‌رو با تأثیر از تورات، میوهٔ ممنوعه را میوهٔ آگاهی دانسته است: «از همهٔ درختان باغ بی ممانعت بخور، امّا از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری.» (کتاب مقدس، کتاب پیدایش، باب ۲، آیه ۱۷ و ۱٦) او حتّی در «اتاق آبی» به هنگام بیان این مطلب که غرب و هنر مسیحی قرینه نگاری را از شرق و ایران وام گرفته است، در خلال صحبت‌هایش به درخت معرفت اشاره دارد:« آدم و حوّا در دو سوی درخت معرفت‌اند، قسطنطین و هلنا در دو سوی صلیب.» (سپهری، ۱۳۸۲: ص۸۱)

از منظری دیگر، سیب و میوهٔ ممنوعه، از آن رو رمز دانایی است که وقتی آدم و حوّا میوهٔ ممنوعه را خوردند، به برهنگی خویش آگاه شدند و فوراً خود را پوشاندند؛ در حالی که قبل از آن به عریانی خویش واقف نبودند و از آن شرمی‌نداشتند:« آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.»(کتاب مقدس، کتاب پیدایش باب ۲، آیهٔ ۲۵) امّا پس از خوردن میوه، «آن‌گاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریان‌اند؛ پس برگ‌های انجیر، به هم دوخته، سترها برای خویش ساختند.» (همان، باب ۳، آیهٔ ۷) در قرآن کریم نیز به این ماجرا اشاره شده است:

فلَّما ذاقاَ الشجرهَ بَدَت لَهُما سَوءَتُهُما و طَفِقَا یَخصِفانِ عَلَیهِمامِن ورقِ الجنه. (سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۲)

www.SID.ir

Archive of SID

«پس چون آن دو از [میوه] آن درختِ[ممنوع] چشیدند، برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن برگ‌های درخت‌های بهشت بر خود آغاز کردند.» (فولادوند، ١٣٧٤: ص ٢٠٠)

گفتنی است که بعضی از مفسّرین اسلامی‌نیز میوهٔ ممنوعه را درخت علم دانسته‌اند. (پورنامداریان، ١٣٦٤: ص ١٣٥) علی شریعتی از اندیشمندان معاصر نیز میوهٔ ممنوعه را بینایی و آگاهی دانسته است. (شریعتی، ١٣٥٩: ص ٣٠٩)

با این پیش درآمد، روشن می‌شود که سپهری بر چه پایه‌ای به سیب نگاهی سمبولیک داشته و آن را رمز میوهٔ ممنوعه و آگاهی و معرفت دانسته است.اکنون به چند نمونه از اشعار او که در آن‌ها «سیب» در معنای نمادین به کار رفته است اشاره می‌شود:

در پایان منظومهٔ « مسافر» ما به گفت‌وگوی زن و مردی، برخورد می‌کنیم که در حین صحبت، به زندگی قبل از هبوط اشاره می‌کنند و این‌که روی« هیچ» نشسته‌اند و دست‌های آن‌ها با اتّحاد و کمک یک‌دیگر، میوهٔ ممنوعه را چیده و در حرارت یک سیب دست و رو شسته‌اند؛ یعنی خود را تر و تازه نموده و غبار جهل را از دست و صورت خود زدوده‌اند:

ـ و در تراکم زیبای دست‌ها، یک روز/ صدای چیدن یک خوشه را به گوش شنیدیم/ ـ و در کدام زمین بود/ که روی هیچ نشستیم/ و در حرارت یک سیب دست و رو شستیم؟/ (هشت کتاب، ص٣٢٦)

«هیچ» معنای لا مکان دارد. جایی که در جغرافیای این عالم نیست؛ بلکه اشاره به زندگی قبل از هبوط است. محبوبهٔ امتی نیز سیب را «زندگی آگاهانهٔ طبیعی ـ بدوی و رمز ثمرهٔ اشراق» تعبیر کرده‌است. که از آن، معنای معرفت و آگاهی مستفاد می‌گردد. (امتی، ١٣٧٢: مجله‌ی فرزانه،ص٩٢)

در شعر «دوست» نیز که در مرثیهٔ فروغ فرخزاد سروده، سیب در معنای سمبولیک به کار گرفته شده است:

www.SID.ir

Archive of SID

و رفت تا لب هیچ/ و پشت حوصله‌ی نورها دراز کشید/ و هیچ فکر نکرد /که ما میان پریشانی تلفظ درها / برای خوردن یک سیب / چقدر تنها مانديم/ (هشت کتاب، ص٤٠١)

در این‌جا نیز «سیب» رمز معرفت وآگاهی است. همان‌گونه‌که پیش‌تر ذکر شد، آدم به تنهایی از میوهٔ دانایی نخورد؛ بلکه بـه همـراه حـوّا از آن تنـاول کـرد. در ایـن‌جـا نیـز سهراب می‌گوید به تنهایی و بدون همراهی حوّا، نمی‌توان از سیب خورد و بـه آگـاهی رسید. او نمی‌داند که کدام در را بگشاید و به کـدام وادی وارد شـود تـا بـه رسـتگاری برسد. سپهری در این شعر به فروغ چون یـک همـراه معنـوی نگـاه کـرده اسـت کـه بـه گونه‌ای می‌تواند نماد حوّا باشد و برای چیدن میوهٔ معرفت به او کمک کند و همراهیش نماید؛ امّا فروغ با مرگش وی را برای خوردن میـوهٔ دانـایی و رسـیدن بـه معرفـت، تنهـا گذاشته است.

در شعر« درگلستانه» نیز سیب می‌تواند سمبل معرفت و آگاهی باشد. شاعر آگاهی و معرفت را در کنار مهربانی و ایمان قرار می‌دهد که با وجود این‌ها زندگی خالی نیـست و ارزش زندگی کردن را دارد:

زندگی خالی نیست/ مهربانی هست، سیب هست، ایمان هست./ آری/ تا شقایق هست زندگی باید کرد/ (همان، ص٣٥٠)

در شعر « و پیامی‌درراه» که به نوعی بیـان دنیـای آرمـانی و آرزوهـای شـاعر اسـت، بشارت می‌دهد که برای کسانی کـه در خـواب غفلـت‌انـد و دچـار نـادانی و جهـل‌انـد میوهٔآگاهی و معرفت خواهد آورد و آن‌ها را بیدار خواهد کرد:

روزی/ خواهم آمد؛ و پیامی‌خواهم آورد / در رگ‌ها نور خواهم ریخت/ و صدا خواهم در داد: ای سبدهاتان پر خواب! سیب/ آوردم، سیب سرخ خورشید / (همان،ص٣٣٩)

www.SID.ir

Archive of SID

کبوتر

و نترسیم از مرگ/ مرگ پایان کبوتر نیست / (هشت کتاب، ص ٢٩٦)

کبوتر رمز روح، احساس‌های معنوی، آرمان و آرامش است. در انجیل روح خدا به صورت کبوتری بر حضرت عیسی نزول می‌کند: « عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت، آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که چون کبوتری نزول کرده بر وی می‌آید.» (کتاب مقدس، انجیل متّی، باب ٣، آیه‌ی ١٦)

معنای سمبولیک کبوتر در شعر سپهری با نوعی ابهام همراه است. این ابهام یادآور یکی از ویژگی‌های عمدهٔ شعر سمبولیست‌هاست. سپید بودن‌کبوتر نماد آرامش است، بال زدن و پرواز و حتّی چرخ زدن آن بر روی آستان متبرّکهٔ برخی مزارها، نوعی معصومیّت و زیبایی ویژه به آن بخشیده است. در اساطیر «کبوتر مادّه به خاطر لطف، زیبایی و سپیدی، نماد پاکی، صفا و سادگی است. با شاخهٔ زیتون در منقار، نماد صلح، اعتدال، توازن و امید و باز جست خوشبختی است.» (اسماعیل پور، ١٣٧٧: صص ٢١و٢٠)

از جمله اوّلین آثاری که در آن روح به صورت سمبل کبوتر آورده شده قصیدهٔ «عینیّه»ی ابن‌سینا است. « شیخ در این قصیده به تجرّد نفس ناطقه و نزول او از عالم علوی و گرفتاری وی در دام بدن و فراموش کردن اصل خویش اشاره می‌کند. روح در دام تن هر گاه که وطن اصلی خود را به یاد می‌آورد، گریه و زاری می‌کند و در آرزوی بازگشت است تا آن‌گاه که موقع بازگشت و ترک قالب فرا می‌رسد و او از بند علایق و چنگال عوایق، رها شده و به وطن باز می‌گردد....

هَبَطَتْ اِلیکَ مِنَ الْمَحْلِ الارفع ورْقــاء ذاتُ تَعَزُّزٍ و تــــــَمَنُّع

(پورنامداریان، ١٣٧٥: ص ٤١١)

www.SID.ir

Archive of SID

گر چه به اطمینان می‌توان گفت که درون مایه یا تم (theme) آن از ابوسعید گرفته شده است؛ «کبوترت در قفص انسانیّت ازین شاخ برآن شاخ می‌نشیند، در قفص باز کن و وی را خلاصی ده.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ص٣٤)

در شعر « اکنون هبوط‌رنگ» ازکتاب «ما هیچ، ما نگاه» کبوتر سمبل تجربه‌های روحانی، دریافت‌ها و واردات الاهی بر روح است:

از سر باران / تا ته پاییز/ تجربه‌های کبوترانه روان بود. /(هشت کتاب، ص ٤٢١)

مولانا نیز حسّ معنوی و روحانی خویش را با سمبل کبوتر بیان کرده است. کبوتری که به خانه‌ی دل او وارد شده است، هیاهو و آواز سرداده و همه‌ی وجود او را در خویش غرق کرده است:

خانه‌ی دل باز کبوتر گرفت مشغله و بَقَر بقو در گرفت (مولانا، ١٣٦٢: ص ٢٣١)

در شعر «دوست» که در مرثیهٔ فروغ فرخزاد سروده شده است، کبوتر رمز آرامش، خوشبختی و آرمان‌های معنوی است که فروغ آرزویش را داشته است.

ولی نشد / که رو به روی وضوح کبوتران بنشیند/ و رفت تا لب هیچ / و پشت حوصله‌ی نورها دراز کشید/ (هشت کتاب، صص ٤٠١و٤٠٠)

در شعر «سوره‌ی تماشا» پرواز و اوج گرفتن خیال، فکر و اندیشه از ذهن را، به صورت سمبلِ کبوتر بیان کرده است:

به تماشا سوگند/ و به آغاز کلام / و به پرواز کبوتر از ذهن/ واژه‌ای در قفس است/ (همان، صص ٣٧٤و٣٧٣)

در شعر «پشت دریاها» نیز که شاعر، شهر آرمانی خویش را به تصویر می‌کشد، کبوتر به رغم جایگاه ابهام آمیزی که در کلام شاعر دارد، باز با نگاهی نمادین همراه شده است.

پشت دریاها شهری است/ که در آن پنجره‌ها رو به تجلّی باز است / بام‌ها جای کبوترهایی است که به فواره‌ی هوش بشری/ می‌نگرند/ دست هر کودک ده ساله‌ی شهر، شاخه‌ی معرفتی است/ (همان، ص ٣٦٤)

www.SID.ir

Archive of SID

شاید منظور از کبوتر، نفسِ روح باشد. شاعر خواسته بگوید که در شهر آرمانی او هوش بشری آن چنان به سوی بالا در پرواز است که حتّی کبوتر که همه روح، اوج و پرواز است، در برابر اوج گرفتن آن دچار حیرت می‌شود.

در شعر «تا نبض خیس صبح» از کبوتر معنای سرخوشی، بی‌خبری از عالم مادّه، دنیای خلوص و خلسه فهمیده می‌شود:

یک نفر آمد کتاب‌های مرا برد/ روی سرم سقفی از تناسب گل‌ها کشید/ عصر مرا با دریچه‌های مکرر وسیع کرد / میز مرا زیر معنویت باران نهاد / بعد نشستیم/ حرف زدیم از دقیقه‌های مشجّر، / از کلماتی که زندگی شان، در وسط آب می‌گذشت/ فرصت ما زیر ابرهای مناسب / مثل تن گیج یک کبوتر ناگاه/ حجم خوشی داشت / (همان، صص ٤٠٧و٤٠٦)

گل سرخ

کار ما نیست شناسایی « راز» گل‌سرخ، / کار ما شاید این است/ که در « افسون» گل سرخ شناور باشیم/ (هشت کتاب،ص۲۹۸)

گل سرخ سمبل وجود، راز هستی، ذات حقیقت، کمال محض، اوج زیبایی و نیز ذات خداوند است.

من مسلمانم/ قبله‌ام یک گل سرخ / جانمازم چشمه / مهرم نور/ دشت سجاده‌ی من / (همان،ص۲۷۲)

در ادبیّات ما نیز همواره گل و در معنای خاص آن گل سرخ، استعاره از معشوق است و بلبل عاشق و شیدای او، و شاعران ما اوج زیبایی را در گل سرخ دیده‌اند. و در بسیاری از جاها که خود گل را آورده‌اند منظورشان گل سرخ است و این نکته در شعر زیر از مولانا دیده می‌شود:

میان باغ گل‌سرخ های‌وهو دارد — که بو کنید دهان مرا، چه بو دارد
به باغ خود همه مستند، لیک نی چون گل — که هریکی به قدح خورد و او سبو دارد
(مولانا، ۱۳٦۲: ص۳۷٦)

www.SID.ir

Archive of SID

در مغرب زمین نیز گل‌سرخ معنایی نمادین دارد؛ مونیک دو بوکـور (Monique de Beaucorps) می‌نویسد: «گل‌سرخ که رمزی‌ترین گل در مغرب زمین است، چون گل لوتوس در شرق، مظهر کمال است، به این معنی که کاسهٔ گل‌سرخ، مَثَل پیمانهٔ زنـدگی و جام حیات و قلب گل، برانگیزندهٔ رؤیای عشقی بهشت آیین‌اند. »

(دوبوکور، ۱۳۷۳: ص۱۰۱)

در فرهنگ سمبل‌ها نیز آمده است:« گل سرخ اساساً رمز کمال است و از این رو به هـر چیز کامل و متعالی از قبیل دل، بهشت و معشوق دلالت دارد.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ص۱۳۱)

در «صدای پای آب» باز همین معنـای سـمبولیک گـل سـرخ را مـی‌بینـیم. سـپهری می‌گوید ادراک ریاضی وار زندگی و نگاهی خشک و قـانون‌مـدار بـه هـستی موجـب می‌شود که از زیبایی‌های آن بی‌بهره شویم و همین منجر به فساد گل‌سرخ مـی‌شـود. بـه گل سرخ، هستی، کمال و دیگر رازهای عالم باید با نگاهی عشق‌ورزانه نگاه کرد چـون ما نمی‌توانیم به باطن آن‌ها پی ببریم، بلکه فقط باید از افسون و از رازشان لذت ببریم:

پله‌هایی که به گلخانه‌ی شهوت می‌رفت/ پله‌هایی که به سردابه‌ی الکل می‌رفت/ پله‌هایی که بـه قانون فساد گل سرخ/ و به ادراک ریاضی حیات/ (هشت کتاب،صص ۲۸۰و ۲۷۹)

سپهری ما را دعوت می‌کند که در آن سوی دانایی یعنـی وادی عـشق و شـهود اردو بزنیم:

پشت دانایی اردو بزنیم/ دست در جذبه‌ی یک برگ بشوییم وسر خوان برویم/

(هشت کتاب، ص۲۹۸)

پس انسان نمی‌تواند نقاب از رخسار حقیقت مطلق برگیرد و حقیقت و هـستی هـم‌چنـان رازآلود و پرابهام است وهمین راز وابهام عین زیبایی هستی اسـت، هـیچ عقـل ودانـایی نمی‌تواند راز گل سرخ، آسمان و... را بگشاید.

چیست این سقف بلند ساده‌ی بسیار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

(حافظ، ۱۳۷٤: ص۱۳۰)

www.SID.ir

Archive of SID

از منظری دیگر، نهایت کمالی را که سپهری در سمبل گل سرخ آورده است می‌تواند ذات خداوند باشد، زیرا او کمال مطلق است. با این‌تعبیر تفسیرسخن سپهری این است که ما نمی‌توانیم ذات خداوند را دریابیم، بلکه فقط باید درجلوه‌ها و نعمت‌های او سیر کنیم و بیندیشیم: امام صادق (ع) نیز می‌فرماید :

«تفکروّا فی آلاء الله ولا تفکّروا فی ذات الله» به نعمت‌های خداوند بیندیشید نه به ذات خداوند. (فروزانفر، ۱۳۷۹: ص ٤١٨)

در شعر« سوره‌ی تماشا» بار دیگر نماد گل سرخ را می‌بینیم، شاعر طنین گل سرخ را بشارت می‌دهد، این طنین در آن سوی تعاریف، مباحث و تشریح‌های ناهموار علمی‌است، مباحثی که سهراب آن را پرچین سخن‌های درشت می‌نامد؛ سخنانی که فارغ از زیبایی، صدای گل سرخ و افسون‌های دیگر اسرار هستی است:

و من آنان را به صدای قدم پیک بشارت دادم/ و به نزدیکی روز، و به افزایش رنگ/ به طنین گل سرخ، پشت پرچین سخن‌های درشت/ (هشت کتاب،ص ۳۷۵و ۳۷٤)

نیلوفر

کار ما شاید این است/ که میان گل و نیلوفر و قرن/ پی‌آواز حقیقت بدویم/ (همان، ص ۲۹۸)

نیلوفر، سمبل عرفان، تجلّیات روحانی، نفحات الاهی، شکوفایی و بیداری و نیز دنیای اثیری و معنوی است.

نیلوفر به خورشید چشم می‌دوزد و به سوی آن در حرکت است و گویی خورشید را می‌پرستد.

پروانه مشو جان به چراغی مسپار خورشید پرست باش نیلوفر وار

(خاقانی، ۱۳٦۸:ص ۷۲۰.)

***

تا نگردی چون بنفشه سوی پستی سرنگون کی چو نیلوفر شود چشم تو بر خورشید باز

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۰؛ ص ۳۰۲)

www.SID.ir

Archive of SID

و نیز نوع مشهور آن که نیلوفر آبی خوانده می‌شود، کوشش می‌کند حجاب آب را پس بزند و خود را به سطح آب برساند تا چشم بر معشوق (خورشید) بدوزد:

ای ابر گاه‌گاهی بگو آن چشمه‌ی خورشید را
در قعر دریا خشک شد از تشنگی نیلوفرت
(امیر خسرو دهلوی،۱۳۸۰: ص ۱۱۰)

اگر گل را نظر بودی چو نرگس تا جهان بیند
ز شرم رنگ رخسارش چو نیلوفر در آبستی
(سعدی، ۱۳۷٤:ص۷٤۳)

چنان که در نمونه‌های بالا آمد، نیلوفر در شعرکهن فارسی نیز جایگاه خاصی دارد، امّا نه در قالب سمبل؛ بلکه بیش‌تر در قالب تشبیه و تمثیل. در حالی که سپهری از نیلوفر یک رمز و نماد می‌سازد.

نیلوفر از واژگانی است که درگذشتهٔ تاریخی و اسطورهای ایران باستان و هند و نیز در عرفان بودا جایگاه ویژه ای دارد. بودا در آثار خود مکرر از نماد نیلوفر برای بیان حقایق عرفانی خود سود می‌جوید، او معتقد بود؛ «درست همانگونه که گل پاک و خوشبوی نیلوفر در گل و لای باتلاق می‌روید، نه درخاک و برگ تر و تازهٔ یک گلدشت، معرفت پاک بوداگری نیز از زمینهٔ آلایش هواهای دنیوی سر می‌زند.» (رجب زاده، ۱۳۷٤: ص ۷٦) ویل دورانت نیز معتقد است، در *مشرق زمین «گاهوارهٔ تمدن* اقوام آریایی در هند» و ایران نیلوفر را بطن جهان و سریر خداوند دانسته‌اند. (متحدین، ۱۳۵۵:ص ۲۵) در دوره‌ی هخامنشی در کنار آسمان که مهم‌ترین نماد و سمبل اهورامزداست، گل لوتوس (نیلوفر)، سیاره‌ی مشتری، شاهین و. .. نیز نماد اهورامزدا می‌باشند. (رضی، ۱۳۸۲: ص ۷۳)

www.SID.ir

Archive of SID

امروزه ما، در اندک باقیماندهٔ نوشته‌های کهن، اشاره‌هایی بـه علّـت توجّـه ایرانیـان قدیم به این گیاه نداریم.... امّا معماری و نقش‌های تزیینی بخصوص حجـاری، خـاطرهٔ اعتقاد اساطیری و شکوه هنری نیلوفر را تا به حال برای ما هم چنان حفظ کرده است.

در هند باستان نیز نیلوفر تقدس داشته و مردم بـه آن نگـاهی معنـوی داشـته‌انـد. بـودا سلوک خود را به نیلوفر تشبیه می‌کند: «همان گونه که نیلـوفر در لجـن‌زار مـی‌دمـد، در آب می‌روید و بر آب بر می‌آید ولی به گل ولای آبدان آغشته نمی‌شود. من نیز همـین گونه در جهان برخاسته‌ام، از آن گذشته‌ام و به آن آلوده نگشته‌ام». (همان، ص۵۳۸)

نیلوفر در شعر سهراب شامل هر دو گونهٔ آن می‌باشد، هم نیلوفر آبی و هم نیلـوفری کـه گل پیچک خوانده می‌شود؛ از هر دو یک معنای سمبولیک مورد نظر است.

نخستین جایی که نیلوفر در شعر شاعر حضور مـی‌یابـد، در شـعر «نیلـوفر» از کتـاب «زندگی خواب‌ها» است. در آن‌جا نیلوفر معنایی کاملاً نمـادین دارد. در ایـن شـعر دانـهٔ نیلوفر که سمبل عرفان، تجلّیّات روحانی و بیداری است، بر ویرانه‌های وجود شاعر فـرو افتاده است. هر کجا که شاعر محو و فنا شده است، یعنی از خواسته‌ها و تمنّیات خویش دست کشیده، در وجود او یک نیلوفر روییده است:

از مرز خوابم می‌گذشتم/ سایه‌ی تاریک یک نیلوفر/ روی همـه‌ی ایـن ویرانـه فـرو افتـاده بـود/ کدامین باد بی‌پروا/ دانه‌ی این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟ / ... هر کجا که من گوشه‌ای از خودم را مرده بودم / یک نیلوفر روییده بود

(هشت کتاب، صص ۱۱۹ و ۱۱۸)

در نتیجهٔ روییدن نیلوفر و وارد شدن نفحـات الاهـی در درون شـاعر، او بـه بیـداری می‌رسد و غفلت و ناآگاهی را پشت سر می‌گذارد:

نیلوفر روییـد، / ساقه‌اش از ته خواب شفّافم سرکشید/ من به رؤیا بودم، / سیلاب بیداری رسید، / چشمانم را در ویرانه‌ی خوابم گشودم: / نیلوفر به همه‌ی زندگی‌ام پیچیده بود /

(همان، صص ۱۲۰ و ۱۱۹)

www.SID.ir

Archive of SID

در این‌جا نیلوفر می‌تواند کنایه از اسراری باشد که بعدها زندگی سپهری را متحول می‌کند... در این شعر، نیلوفر می‌تواند رمز شکوفایی و بیداری باشد.

(مقدادی،۱۳۷۸:ص ۱۲۸)

در همین منظومه، «نیلوفر» نماد زن اثیری و به تعبیری آنیمای درونی شاعر و مادر مهربان سهراب است.

نیلوفر رویید/ در باز شد / و او با فانوسش به درون وزید / زیبایی رها شده بود/ و من دیده به راهش بودم / رؤیای بی‌شکل زندگی‌ام بود / ... در رگ‌هایش من بودم که / می‌دویدم / هستی‌اش در من ریشه داشت / همه‌ی من بود /(هشت کتاب، ص ۱۲۰)

نقش نیلوفر که نمادی مونث، و از نشانه‌های آناهیتای نیالوده، زن آرمانی آریایی است به آرامی‌در ذهن سهراب ته نشین شده و آن قدر به تکرار، تکرار می‌شود تا سرانجام زوایای دیگری از تاریکخانهٔ روح او را روشن می‌کند و نمادی برآمده از نیلوفر را در جسمی‌زنانه زیباتر از زیبا به او می‌نمایاند. اینجا خردک خردک تصویر زنی که با زنان بیرونی شباهت داشت در درون سهراب به خود نمایی می‌پردازد. از نیلوفری که به ناگاه بر او ظاهر شده و بر گرد پیکر روحش پیچیده بود، اینک زنی سربرآورده که می‌تواند او را به برهنه‌ترین شورها و شوق‌ها بکشاند! زن رؤیاهای شاعر که هیچ پیوندی با زنان زمینی نداشت، حالا فانوس به دست بر او هبوط کرده است و نور جادویی فانوسش را بر زوایای ذهن او تابانده است.

بی‌گمان آینه‌های درون شاعر پرویدهٔ مادری مهربان، هوشیار و فداکار از نوع مادران دوست داشتنی است. مادری که «بهتر از برگ درخت» که مانند آناهیتا «پاک بود و پاک ماند.» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ص۵۰)

بی‌تردید تعابیر دیگر شاعر نظیر، خواهر تکامل خوش رنگ، زیبایی رها شده، حوری تکلم بدوی و زن شبانهٔ موعود، تماماً از این زاویه قابل فهم است.

www.SID.ir

Archive of SID

در شعر بلند «گل آینه» از کتاب «آوار آفتاب» بار دیگر به واژهٔ نیلوفر که به صورت سمبولیک به کار برده شده است، برخورد می‌کنیم:

شبنم مهتاب می‌بارد/ دشت سرشار از بخار آبی گل‌های نیلوفر / می‌درخشد روی خاک آیین‌های بی‌طرح / مرز می‌لغزد ز روی دست/ من کجا لغزیده‌ام در خواب؟ / مانده سرگردان نگاهم در شب آرام آیینه /(هشت کتاب، صص ۱٤٦ و ۱٤٥)

دشت نیلوفر، سمبل دنیای معنوی و اثیری است. دنیایی که سراسر پاکی و زیبایی است و زشتی و بدی در آن جایی ندارد و پهنای این دشت محل وجود خداوند است. «خدای دشت نیلوفر».

پس از اینکه به دستور *خدای دشت نیلوفر*، *مو پریشان‌های باد*، در *آیینه بی طرح*، که رمز ضمیر و وجود سالک است، دانه می‌کارند و *حوریان* چشمه با اشک گرم چشم‌هایشان دانه‌ها را آب می‌دهند، نسیم هوشیاری بر خاک آیینه می‌وزد و حوریان و موپریشان‌های باد، هم آواز از خدای دشت نیلوفر می‌خواهند تا سالک را از خواب غفلت بیدار کند و او را در مسیر آگاهی قرار دهد:

حوریان و موپریشان‌ها هم آوا: / ... ای خدای دشت نیلوفر ! / بازگردان رهرو بی‌تاب را از جاده‌ی رؤیا/ (همان، ص ۱٤۷)

بعد از طی مراحل و گفت و شنودهایی بین آیینه، حوریان چشمه و موپریشان‌های باد، درهای بیداری باز می‌گردد، وحشت از بین می‌رود، شک و تردید از هم می‌گسلد و بر آیینه یعنی، ضمیر و وجود شاعر، نور بیداری می‌تابد:

در پس گردونه‌ی خورشید، گردی می‌رود بالا ز خاکستر/ و صدای حوریان و موپریشان‌ها می‌آمیزد/ با غبار آبی گل‌های نیلوفر: / باز شد درهای بیداری/ پای درها لحظه‌ی وحشت فرو لغزید/ سایه‌ی تردید در مرز شب جادو گسست از هم / روزن رؤیا بخار نور را نوشید/ (همان، ص ۱۵۰)

www.SID.ir

Archive of SID

عماد، در توضیح این شعر گفته است: «خدای دشت نیلوفر کنایه از وجود بودا و راهی است که او در پیش سپهری قرار داده است[و] دشت نیلوفر، تمثیلی برای راهنمایی‌های او است.» (عماد، ۱۳۷۷: ص ۷۳)

در شعر «چند» از کتاب «شرق اندوه» باز هم از نیلوفر معنایی اثیری و معنوی افاده می‌شود و شاعر نیلوفر را همراه بهشت و خدا آورده است:

این جاست، آیید، پنجره بگشایید، ای من و دگر من‌ها: / صد پرتو من درآب !/ مهتاب، تابنده نگر، بر لرزش برگ، اندیشه‌ی من جاده‌ی مرگ. / آنجا نیلوفرهاست، به بهشت، به خدا درهاست / (هشت کتاب، صص ۲۲۲ و ۲۲۱)

در شعر «شورم را» از کتاب «شرق اندوه» شاعر به مانند مولانا معتقد است؛ «شاخ گل هر جا که می‌روید گل است» بنابراین جوهرهٔ همهٔ ادیان را رسیدن به محبوب می‌داند. به اعتقاد هندوها نیز «در لحظهٔ تولد بودا گل نیلوفری از زمین می‌روید و بودا به درون آن گام می‌نهد تا به ده جهت فضا خیره شود.» (متحدین، ص۵۲۵)

قرآن بالای سرم، بالش من انجیل، بستر من تورات، و زیر پوشم اوستا، می‌بینم خواب: / بودایی در نیلوفر آب/ (هشت کتاب، ص ۲۳۸)

در شعر موجز و فشردهٔ «گزار»، نیلوفر رمز بیداری عرفانی است:

باز آمدم از چشمه‌ی خواب، کوزه‌ی تر در دستم/ مرغانی می‌خواندند، نیلوفر وا می‌شد/ کوزه‌ی تر بشکستم، / در بستم / و در ایوان تماشای تو بنشستم / (هشت کتاب، صص ۲۴۲ و ۲۴۱)

در نظر «تاگور» نیز، گل نیلوفر «رمز شکفتگی و بیداری انسان، یعنی نشان کمال اندیشهٔ انسان است.» (عابدی، ۱۳۷٦: ص ۱۳۹)

در کتاب «صدای پای آب»، شاعر از اوج به زمین نگاه می‌کند و چیزهایی را که با نگاه ویژهٔ خود دیده است، برای ما بازگو می‌کند. او می‌گوید: قطاری دیده است که همراه خود روشنایی می‌برد و این برای شاعر جلوه های زیبا دارد و در عین حال قطارهایی دیده است که فقه و سیاست برده‌اند و پر تکبر و خالی رفته‌اند و مسلماً برای

www.SID.ir

Archive of SID

شاعر ناخوشایندند؛ امّا او قطاری نیز دیده است که با خود تخم نیلوفر برده است. نیلـوفر رمز معنویت و عوالم روحانی است:

من قطاری دیدم، روشنایی می‌برد/ من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت/ من قطاری دیدم، که سیاست می‌برد(و چه خالی می‌رفت)/ من قطاری دیدم، تخم نیلوفر و آواز قناری می‌برد / (هشت کتاب، ص۱۳۹)

در اینجا «تخم نیلوفر نماد همهٔ چیزهای اثیری و خواستنی است که همراه آواز قناری، روزی با قطاری از مقابل چشم او گذاشته است.» (وزیرنیا، ۱۳۷۹:ص ۱۰۸)

در پایان کتاب «صدای پای آب» از یک سو قرن و پی‌آمدهایش ما را به سوی خـود می‌کشد؛ قرنی که معراج پولاد است نه معراج جان ! و از سوی دیگر معنویت و عرفـان وآنچه متعلّق به فطرت پاک انسان است، ما را به خود مـی‌خوانـد در ایـن میـان مـا بایـد حقیقت را جست‌وجـو کنـیم و هـر چنـد در ایـن گنـداب روییـده‌ایـم و از آن چـاره‌ای نداریم؛ امّا به آن آلوده نشویم و حتّـی مـی‌تـوانیم قـرن را در خـدمت تعـالی بخـشی بـه خویش قرار دهیم:

آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پشتی است

(مولانا، ۱۳۷۷، ص۸۵)

نیلوفر، رمز معنویت، آموزه‌های الاهی و در کل آنچه که پیشرفت مـادّی قـرن، مـا را روز به روز از آن دور می‌کند می‌باشد:

کار ما شاید این است / که میان گل نیلوفر و قرن / پی‌آواز حقیقت بدویم/

(همان، صص ۲۹۹ و ۲۹۸)

در منظومهٔ «مسافر» باز نیلوفر معنایی سمبولیک دارد:

... نه وصل ممکن نیست / همیشه فاصله‌ای هست/ اگر چه منحنی آب بالش خوبی است/ بـرای خواب دل‌آویز و ترد نیلوفر، / همیشه فاصله‌ای هست / (همان، ص ۳۰۸)

نیلوفر رمز سالک و عارفی است که به سوی کمال در حرکت اسـت و همچنـان راه می‌پیماید. شاعر عقیده دارد که همیـشه بـین او و مطلـوب فاصـله‌ای وجـود دارد. انـسان

www.SID.ir

Archive of SID

می‌تواند مثل نیلوفر بشود، پاک و پارسا. برای این‌که نیلوفر تنها گلی است که از قلب لجن و عمق آب سر می‌زند و بر روی آب می‌آید، در بام دریا گسترش پیدا می‌کند و تمام وجودش را زیر آفتاب می‌شکوفاند و در قلب آب و اقیانوس شکفته و خشک، بی نمی‌از دریا می‌تواند خود باشد، انسان می‌تواند در قلب زندگی مادّی و آلودگی‌ها و پستی‌ها و پیوندهای پلید پر از ضعف و دروغ و ذلّت و احتیاج، جزیره‌ای پاک و نیلوفری وارسته و شکوفا باشد، از آنچه هست ـ و پلیدی و زشتی و ناپاکی است ـ دور نشود و گوشه نگیرد، امّا از آن همه پاک شود و در غلظت کثیف حیات روزمره همچون نیلوفر به آفتاب سربکشد وسهمش را از خورشید بگیرد.(شریعتی، ۱۳۵۹: ص ۱۵۲)

در «بوف کور» صادق هدایت نیز حضور مکرّر و پررمز و راز نیلوفر، مشهود است. درآن جا نیلوفر، نماد معصومیّت و پاکی است.گویندهٔ داستان، نیلوفر را همیشه با بی‌گناهی و پاکی زن تداعی می‌کند. در بخش اول که تصویر داده شده از زن بسیار دست نزدنی و معصومانه است گل نیلوفر دائماً ذکر می‌شود. در این رمان، نیلوفر نماد معصومیّت است چون حتّی وقتی که از نیلوفر روی زمین صحبت می‌کند، اضافه می‌کند: *تا کنون پایش را در این محل نگذاشته بود.* بنابراین وقتی که دربارهٔ زن، گل نیلوفر را به کار می‌برد، شاید منظورش این باشد که کسی تا کنون دستش به او نرسیده است.... در بخش آخر رمان اگر اشاره‌هایی به نیلوفر بشود، تنها هنگامی‌است که گویندهٔ داستان از عالم واقعیّت دور می‌شود و به اصطلاح به بخش اول رمان بازگشت می‌کند. بنابراین تنها در آن بخش از آگاهی ضمیر گویندهٔ داستان، که با پاکی و معصومیّت تداعی می‌شود، نماد نیلوفر به کار رفته است و چون بخش اول کتاب از واقعیت تلخ زندگی به دور است این نماد بیش‌تر در آن قسمت قابل مشاهده است. (مقدادی،۱۳۷۸: ص۳۶)

www.SID.ir

Archive of SID

«پشت کوه یک محوطهٔ خلوت، آرام و با صفا بود، یک جایی که هرگز ندیده بودم و نمی‌شناختم، ولی به نظرم آشنا آمد. مثل اینکه خارج از تصورّ من نبود، روی زمین از بته‌های نیلوفر کبود بی‌بو پوشیده شده بود؛ به نظر می‌آمد که تا کنون کسی پایش را در این محل نگذاشته بود.» (هدایت، ۲۵۳٦:ص ۲۷)

بعضی از منتقدان گل نیلوفری را که زن اثیری تعارف می‌کند، مظهر آگاهی دانسته‌اند. (متحدین، ص ٥٤٨)

« دیدم در صحرای پشت اتاقم، پیرمردی قوزکرده زیر درخت سروی نشسته بود و یک دختر جوان، نه، یک فرشتهٔ آسمانی جلو او ایستاده. خم شده بود و با دست راست گل نیلوفر کبودی به او تعارف می‌کرد.» (هدایت، ص ۱۳)

نتیجه

سهراب سپهری درکنار سایر آرایه های ادبی ،ازآرایهٔ سمبل و نماد برای بیان اندیشه های خویش بهره می‌گیرد. سمبل های شعر او برگرفته ازعقاید و اندیشه های عرفانی ،فلسفی و اجتماعی اوست. برخی ازاین سمبل ها به فرهنگ های مختلف نظیر؛ مسیحیّت، هندوچین باستان شباهت پیدا می کند .البتّه تأثیرپذیری او ازادبیات عرفانی و ایران نیز غیرقابل انکاراست.

سمبل وبیان نمادین درشعر سهراب ، تاحدودی با سمبل های نیما ،اخوان و شاملو متفاوت است. اواگرچه در شکستن وزن و عدم رعایت قافیه پیرو نیماست ،امّا به لحاظ محتوای شعری، راهش از نیما جداست. شعر سپهری کمتر اجتماعی و بیشتر تجریدی ، فلسفی و غنایی است . عدم پایبندی سهراب به جریانات خاص سیاسی ،شعر اورا به سمبو لیست‌ها بیشتر نزدیک می کند. چراکه آنان نیز هنر متعهّد را بر نمی تابند .بلکه دنیای فراواقعی ذهن خویش را به تصویر می کشیدند. یکی ازاصول سمبولیست ها ابهام است. درشعر سهراب نیز ابهام به وفور دیده می شود.

www.SID.ir

Archive of SID

اگرچه سمبل درشعر سپهری دارای بسامد بالایی است امّا کاملاً با معیارهای سمبولیست ها مطابق نیست . آنچه مسلم است، بسیاری از واژه‌های کلیدی اشعار سهراب سپهری دارای بافت سمبلیک است و بدون در نظرگرفتن معنای نمادین آنها، شعرهای او قابل فهم نیست.

www.SID.ir

Archive of SID

منابع و مآخذ

۱. اسماعیل پور.(۱۳۷۷). **اسطوره**. بیان نمادین. تهران:انتشارات سروش.

۲. انوشه ،حسن .(۱۳۸۱).**فرهنگ نامه ی ادبی فارسی** .چاپ دوّم.تهران:سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۳. پورنامداریان ،تقی.(۱۳۸۱). **خانه ام ابری است**. چاپ دوّم .تهران:انتشارات سروش.

٤. ــــــــــــ.(۱۳۷۵). **رمز و داستان های رمزی درادب فارسی**.چاپ چهارم . تهران : انتشارات علمی و فرهنگی.

۵. چدویک ،چارلز .(۱۳۷۸).**سمبولیسم** .ترجمهٔ مهدی سحابی .چاپ دوّم . تهران :نشر مرکز.

٦. حافظ، لسان الغیب.(۱۳۷٤). **دیوان اشعار**. تصحیح علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی . به کوشش عبدالکریم جربزه دار.تهران : انتشارات اساطیر.

۷. حسینی،سید رضا.(۱۳۸۱).**مکتب های ادبی** .چاپ یازدهم .تهران:انتشارات نگاه .

۸. خاقانی، افضل الدّین.(۱۳٦۸). **دیوان اشعار**.به کوشش دکتر ضیاء الدّین سجادی. چاپ سوم .تهران : انتشارات زوّار.

۹. دوبوکور، مونیک.(۱۳۷۳). **رمزهای زنده جان**. ترجمهٔ جلال ستاری.تهران: نشر مرکز.

۱۰. دهلوی، امیر خسرو.(۱۳۸۰). **دیوان اشعار**.مقدمه و تصحیح محمد روشن . تهران : انتشارات نگاه.

۱۱. رجب زاده، هاشم.(۱۳۷٤). **چنین گفت بودا**. تهران:انتشارات اساطیر.

۱۲. رشیدیان، بهزاد.(۱۳۷۰).**بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی**.تهران: نشر گستره.

۱۳. رضی، هاشم.(۱۳۸۲). **آیین مغان**.تهران: انتشارات سخن.

www.SID.ir

Archive of SID

۱٤. سپهری ، سهراب.(۱۳۸۲).**اتاق آبی**. چاپ اوّل.تهران:انتشارات نگاه.

۱۵. ـــــــــــ.(۱۳۸۱).**هشت کتاب**. چاپ سی و دوّم.تهران: انتشارات طهوری.

۱٦. سعدی، مصلح الدین.(۱۳۷٤).**کلیات**. از روی نسخهٔ تصحیح شدهٔ محمد علی فروغی. حواشی محمود علی درویش .هران :انتشارات جاویدان .

۱۷. سنایی، مجد الدّین.(۱۳۸۰). **دیوان اشعار**.تصحیح مدرس رضوی.تهران: انتشارات سنایی.

۱۸. شریعتی، علی.(۱۳۵۹). **تاریخ و شناخت ادیان**.تهران: انتشارات تشیّع.

۱۹. شفیعی کدکنی، محمد رضا.(۱۳۸۰).**ادوار شعر فارسی**. از مشروطه تا سقوط سلطنت.تهران: انتشارات .

۲۰. ـــــــــــــــــ.(۱۳۸٤).**دفتر روشنایی**.تهران: انتشارات سخن.

۲۱. شمیسا ،سیروس .(۱۳۸۲).**نگاهی به سپهری** .چاپ هشتم .تهران:انتشارات صدای معاصر.

۲۲. عطار، فریدالدّین.(۱۳۸۳). **منطق الطّیر**. تصحیح وتعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی.تهران: انتشارات سخن.

۲۳. عابدی، کامیار.(۱۳۷٦). **از مصاحبت آفتاب**. تهران:نشر ثالث.

۲٤. عماد، حجّت.(۱۳۷۷).**سهراب سپهری و بودا**.تهران: فرهنگستان یادواره.

۲۵. فرخ زاد، پوران.(۱۳۸۳). **زن شبانه موعود**.تهران: انتشارات نگاه.

۲٦. فروزانفر، بدیع الزمان.(۱۳۷۹). **احادیث و قصص مثنوی**.تهران: انتشارات امیر کبیر.

۲۷. فولادوند.(۱۳۷٤).**ترجمه قرآن کریم**.تهران: دارالقرآن.

۲۸. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) ترجمهٔ قدیم. بی تا.

۲۹. محمدی، محمد حسین.(۱۳۷٤). **فرهنگ تلمیحات**.تهران : نشر میترا.

www.SID.ir

Archive of SID

۳۰. مقدادی، بهرام.(۱۳۷۸).**هدایت و سپهری**.تهران: انتشارات هاشمی.

۳۱. مولانا، محمد.(۱۳۷۷). **مثنوی معنوی**. از روی طبع نیکلسون .به کوشش مهدی آذر یزدی. چاپ چهارم.تهران: انتشارات پژوهش.

۳۲. ــــــــــ .(۱۳٦۲).**غزلیات شمس تبریزی**. تصحیح و توضیح بدیع الزّمان فروزانفر. چاپ نهم. تهران:انتشارات امیر کبیر .

۳۳. هدایت، صادق.(۲۵۳٦). **بوف کور**.تهران:انتشارات جاویدان.

۳٤. وزیر نیا، سیما و غزال ایران دوست.(۱۳۷۹). **زیر سپهر آبی سهراب**.تهران: نشر قطره.

مقالات:

۱ـ امتی، محبوبه، جلوه‌های رمزی و اساطیری زن شعر سپهری، مجلهٔ فرزانه، شماره ۱، تهران ۱۳۷۲.

۲ـ متحدّین ،ژاله ،نیلوفر ،مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی مشهد، شمارهٔ سوم، سال دوازدهم، شمارهٔ مسلسل ٤۷، پاییز ۱۳۵۵.

www.SID.ir